چالش‌هاي وحدت و راهبرد رويارويي كنكاشي در تشخيص موانع وحدت و "تقريب" و راههاي بر طرف ساختن آنها

چالش‌هاي وحدت و راهبرد رويارويي كنكاشي در تشخيص موانع وحدت و "تقريب" و راههاي بر طرف ساختن آنها

دكتر محمد عبدو[1]

پژوهشگر مطالعات اسلامي - مراكش

بنام خداوند بخشنده مهربان

پيش درآمد:

شايد بهترين پيش درآمد اين بحث، نقل سخن "علامه شيخ محمد حسين آل كاشف الغطاء" (رحمة ا عليه) باشد كه در جمله بسيار گويا و كوتاهي، گفت: «اسلام بر دو ستون پي‌ريزي شده است: كلمه توحيد و توحيد كلمه.»[2] كه كاملاً درست فرمود؛ اسلام وحدت را در پنج حوزه به مسلمانان ارمغان داشت پنج حوزه‌اي كه به مثابة هويت جامع و ثابتي طي تاريخ طولاني خود، مسلمانان را تمايز ويژه‌اي بخشيد؛ اين حوزه‌هاي پنج‌گانه عبارتند از: وحدت در عقيده، در شريعت، در امت، در تمدن و در سرزمين اسلام

(دارالاسلام)...»[3]

مسلمانان در زمان پيامبر اكرم (صلي ا عليه و آله وسلم) در راستاي اطاعت از خداوند متعال در آيات قرآني زير، در وحدت و انسجام كاملي بسر مي‌برند:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ * وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاء فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ * وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَاخْتَلَفُواْ مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (سورة آل عمران: آيات 102 تا 105) (اي مؤمنان، از خداوند چنان كه سزاوار پروا از اوست پروا كنيد و جز در مسلماني، نميريد * و همگان به ريسمان خداوند بياويزيد و مپراكنيد و نعمت‌هاي خداوند را بر خود فرا ياد آوريد كه دشمنان همديگر بوديد و خداوند دل‌هاي شما را الفت داد و به نعمت او با هم برادر شديد و در لبة پرتگاهي از آتش بوديد كه شما را از آن رهانيد؛ بدين گونه خداوند آيات خود را براي شما روشن مي‌گويد باشد كه شما راهياب گرديد * و بايد از ميان شما گروهي باشند كه مردم را به نيكي فرا مي‌خوانند و به كار شايسته فرمان مي‌دهند و از كار ناشايست باز مي‌دارند واينانند كه رستگارند * و مانند كساني نباشيد كه پراكندند و پس از آنكه گواه‌ها براي آنان آمده اختلاف كردند و آنان را عذابي سترگ خواهد بود.)

اين درست كه آنها در زمان پيامبر اكرم (صلي ا عليه و آله وسلم) در مسايل فراواني اختلاف داشتند ولي آنحضرت، با تسامح بسياري، ايشان را به حق رهنمون مي‌ساخت ولي پس از مرگ پيامبر (صلي ا عليه و آله وسلم) كه در شماري از مسايل اختلاف پيدا كردند دانستند كه چگونه در اوج اختلاف، وحدت و انسجام و قدرت و شوكت و عزّت خويش را پاس بدارند.

اسلام، مشوق اختلاف نظر بود و بر آن بود كه با اين روند، جنبش فكري در جامعة اسلام ايجاد نمايد ولي براي آنكه زيانهاي اين اختلاف نظرها را از ساحت مسلمانان دور گرداند و عوارض جانبي آنرا كاهش داد، آدابي براي آن در نظر گرفت و حدودي ترسيم كرد و روح سازندگي و مثبت‌گرايي و آفرينش و خلاقيت در آن

دميد و از دشمني و خصومت و كين‌توزي و دشنام، پاكش گرداند و بدين ترتيب، انسان را از تعصب‌ها و تقليد كوركورانه رهايي بخشيد و او را به گشودگي و تجدّدگرايي فراخواند و از يورش عليه جمع بر حذر داشت و به داوري خدا و رسول- در هر مسئله خرد و كلاني- فرمانش داد و اينكه اختلاف‌ها به هر ميزان و حدودي كه برسند، هرگز نبايد به كشيدن سلاح بر روي برادران مسلمان انجامد.

مسلمانان در ابتداي امر و آنگاه كه حركت خود را آغاز كردند چنين بودند و همگان آنچنانكه خداوند متعال فرمانشان داده بود به ريسمان الهي چنگ زده بودند.

دقت كنيد: واژة "جميعاً" كه در آيه "و اعتصموا بحبل ا جميعاً"... آمده، به نظر علماي نحو، "حال" است و واژة "حال" يعني وضع و صورتي است كه جامعه در آن قرار دارد يعني پاي‌بند به قرآن؛ قرآن از مسلمانان نمي‌پذيرد كه هر يك از مسلمانان به تنهايي، گوشة عزلت گزينند و به پرستش خداي بپردازد و توجّه و عنايتي به آنچه بر ساير افراد امت، مي‌آيد نداشته باشد، خداوند اين پرستش و طاعت را تنها در صورتي كه همبسته و همدل و همنوا و متحد، پاي‌بند دين او باشيم، از ما مي‌پذيرد. مسلمانان صدر اسلام نيز چنين بودند.

حال اگر آنچه را گفتيم با وضع امروزي خود مقايسه و نگاه گسترده‌اي به جوامع اسلامي خود كنيم، چيزي را مي‌بينيم كه دل‌ها را به درد مي‌آورد و سينه‌ها را سرشار از اندوه و خشم مي‌كند، چه مسلمانان را خواهيم ديد كه شايد به ظاهر متحد باشند ولي دلهايشان پراكنده است. يعني كه امت اسلامي، دچار فتنة قوم‌گرايي شده و مسلمانان به دسته‌جات مختلف تقسيم گشته‌اند و هر قوم يا دسته‌اي، به افتخار به نسب و حسب خود مي‌پردازد و مدعي برتري بر ديگران است. امت اسلامي گرفتار مذاهب و فرقه‌هاي متعدد و ايدئولوژي‌هاي فراواني شده است؛ امت اسلامي بدين ترتيب دچار ضعف و فتور گشته است و بر اثر مجموعه‌اي از موانع داخلي و خارجي، دچار عقب‌ماندگي شده است.

پوشيده نيست كه اين اختلاف‌ها و شكاف‌ها و تفرقه‌هايي كه امت اسلامي با آنها روبروست برخاسته از شبهاتي است كه معاندان و كين‌توزان نسبت به اسلام، برمي‌انگيزند و مي‌گويند: «چگونه مي‌توان دچار اين توهم شد كه دين اسلام با وجود اينهمه دشمني و خصومت و كين‌توزي و تفرقه و پراكندگي و نابساماني اوضاع و شرايط و اينكه كارشان به جايي رسيده كه تيغ به روي هم مي‌كشند و خون يكديگر را مي‌ريزند و گروهي از ايشان كودكان گروه ديگر را مي‌كشند و چه آزارها و اذيت‌هايي كه به دليل اختلاف در عقايد نمي‌بينند و همگان هر لحظه بيم دشمني و تجاوز گروه ديگري بر خود را دارند... با چنين شرايط و اوضاعي چگونه مي‌توان اين دين را فرستاده از سوي خداوند متعال دانست و به حقيقت آن

اذعان نمود؟»[4]

اينك به مهمترين موانع و مشكلات موجود بر سر تحقق "تقريب" ميان مسلمانان مي‌پردازيم و آنچه وحدت اسلامي را خدشه‌دار ساخته يادآور مي‌شويم و سپس راههاي چيرگي بر آنها را با ياري گرفتن از خداوند متعال و توكل بر او يادآور مي‌شويم:

بخش نخست: موانع "تقريب" و وحدت مسلمانان.

يكم: مانع قوم‌گرايي.

قوم‌گرايي (ناسيوناليسم) بياني از تجمعي طبيعي و خويشاوندي است كه به شكل دولتي به منظور ابراز هويّت و پاسداري از سرنوشت مشترك است و ايجاب مي‌كند تا جامعه اسلامي، فروپاشيده شود چه كساني كه به اين قوميّت وابسته نيستند، خارج از جماعت تلقي مي‌شوند و كسي به آنان توجهي نمي‌كند و از حقوقي كه ديگران بهره‌مند هستند، بهره‌اي ندارند.

پس از آن در اين دوره‌اي كه زندگي مي‌كنيم، انديشة ديگري مطرح شد و آن اينكه باور به مذهب يا ملت خاصي مطرح نيست و وجود يا اضمحلال يا انزواي كشورها را به عوامل طبيعي و اجتماعي و اقتصادي و تاريخي نسبت مي‌دهد و بر آنست كه اين عوامل است كه در دوران جديد، كشورها را تأسيس يا زايل مي‌سازد و اين امر به تفرقه و اختلاف ميان مسلمانان انجاميد.

دوم: كمين كفار نسبت به مسلمانان و كوشش در پراكنده ساختن ايشان

از آنجا كه دين اسلام، ناسخ همة اديان بود و همة رياست‌هاي موجود را تحت تأثير قرار داد، همگان كينة آنرا به دل گرفتند چون دكان همة علماي اهل كتاب را تخته كرد و كرسي پادشاهان و سلاطين را برچيد. و علاوه بر اينها در غايت زيبايي و نهايت شايستگي بود لذا دشمنانش فزوني گرفتند و نقشه‌هاي شوم و توطئه عليه آن، فراوان گرديد.[5]

"علامة المقري" در كتاب خود: "ازهار الرياض" سخني از "علامه فقيه و وزير و كاتب ابو يحيي بن عاصم" صاحب كتاب: "جنة الرضي في التسليم لما قدّر ا و قضي"، نقل كرده كه در آن به ترفندهاي خبيث كفار و فتنه‌انگيزي‌هاي آنان و توطئه‌هايي كه عليه مسلمانان مي‌چينند، اشاره كرده است.

او- رحمة ا علیه- مي‌گويد: «با نگاهي به نوشته‌هاي تاريخي و اخبار سينه به سينه پادشاهان روشن مي‌شود كه مسيحيان- خداوند تباهشان گرداند- تنها پس از اختلاف‌افكني ميان مسلمانان و كوشش‌هاي جدي در ايجاد تفرقه و تشتت ميان مسلمانان و مفسده‌جويي و نيرنگ‌آفريني ميان شاهان جزيرة العرب، توانستند از مسلمانان انتقام بگيرند و خانه‌ها و سرزمين‌هاي "جزيره" را ويران سازند و بر شهرها و آبادي‌هاي فراواني چيره شوند...» آنگاه مي‌گويد: «و روزها و ايامي چند به زد و خورد و سازش و نزاع و كرنش و موافقت و مخالفت و دوستي و دشمني و فريبكاري بر مؤمنان و توطئه‌چيني عليه موحدان و نيرنگ‌كاري با مجاهدان، سپري شد. در اين ميان دشمنان وانمود مي‌كردند كه فرجام خوشي را براي وطن مي‌خواهند و در رعايت حال آنان مي‌كوشند و مصلحت ويژة آنانرا دنبال مي‌كنند. ولي بدا به آنان كه اين ترهّات را مي‌پذيرند و چنين دروغ‌هايي را راست مي‌پندارند و چه مغرورند كساني كه چنين محال‌هايي را باور مي‌كنند و از دشمنان چنين انتظاري دارند... ولي اگر با دقّت به كارهاي ايشان نظر افكنيم و به وجدان خويش باز گرديم، هرگز نبايد باور داريم كه آنها خير و صلاح ما را مي‌خواهند... چنين انديشه‌اي براي كساني كه عقيدة توحيد را دارند و به ستايش خداي مي‌پردازند و دينشان دين پاك [اسلام] است و شريعتشان سپيد و دين حقيقي دارند و پيامبرشان آن وجود مهربان و رؤوف است و كتابشان قرآن كريم است و در هدايت به دنبال صراط‌المستقيم هستند؛ چنين كساني چگونه اين ويژگي‌هاي ادعايي مثبت را از طرف كساني كه عقيدة آنان تثليث و دينشان آلوده و معبودشان صليب است و نمادشان تصليب و دينشان منسوخ و ختنه فرزندانشان در آب فرو كردن [غسل تعميد] است و آمرزنده گناهانشان كشيش و پروردگارشان عيسي مسيحي است كه آغشته به خون شد و سركه را به جاي آب نوشيد و يهوديان او را در حالي كه به دار آويخته شده بود، كشتند و از پاي درش آوردند و او از مرگ بي‌تابي كرد و ترسيد و تا ديگر مواردي متناسب با اين ياوه‌ها باشد؛ چگونه از اين كافران به اندازه يك ذرّه، جلب منفعت و دفع ضرر انتظار مي‌رود؟ خداوندا عقل و دين ما را حفظ نما و راه هدايت ديدگان را، رهنمونمان ساز.»[6]

و نوشته‌اي كه شباهت‌هايي به آنچه نقل شد دارد، مطلبي است كه "دكتر محمد عمارة" آورده مي‌گويد: «از آنجا كه اسلام اين حوزه‌هاي پنج‌گانه توحيدي را عرضه كرد، جبهه مبارزة غرب عليه اسلام و امت اسلامي را متعدد و با سلاح‌هاي متنوعي يافتيم تا بتواند همزمان و همراه و همنوا با يكديگر با همة عناصر توحيد و وحدت اسلامي، از در جنگ و ستيز درآيد و براي هر حوزه‌اي و هر بخشي از هر حوزه با تخصص‌ها و تنوع‌هايي متناسب با آن، درگير گردد... در اين ميان جنگ تبشير و تنصير [مسيحي‌سازي] و مسيحيان، جنبه‌هاي عقيدة اسلامي را آماج خود مي‌گيرد و جنگ لائيسم و لائيك‌ها شريعت اسلامي را نشانه مي‌گيرد و گرايش‌هاي مركزي تمدني غربي، با وجه تمايز تمدن اسلامي درگير مي‌شود و گسترش استعماري- سنتي و نوين- از آغاز حملات "ناپلئون بناپارت" تا جهاني شدن- در راستاي فروپاشي و پراكندگي امت

اسلامي و سرزمين‌هاي اسلامي مي‌كوشد و در همة اين موارد همة ابزارها و ادوات پراكندگي و تفرقه- از اشغال مسلحانه گرفته تا بازي با برگ اقليت‌ها- را به بازي مي‌گيرد...»[7]

و به رغم همة اينها ما همچنان شاهد برخي مسلمانان هستيم كه شيفتة غرب هستند و عزت و كرامت را نزد ايشان مي‌جويند و عليه برادران مسلمان خويش، با آنان از در دوستي در مي‌آيند.

سوم: فتنه انگيزي و علل آن

قلم‌هايي يافت مي‌شود كه گويي مرداني هستند كه كاري جز فتنه‌انگيزي و مفسده‌جويي ندارند كه فراوانند و ما تنها به برخي از آنها اشاره مي‌كنيم:

از جمله: انتشار كتاب‌هاي فتنه‌جويانه. كه از خطر فراواني هم برخوردارند. جناب "شيخ لطف ا الصافي" در تبيين اين نكته مي‌گويد: «نبايد گمان كرد كه كارهايي براي برانگيختن تعصب‌هاي مذهبي و فتنه‌انگيزي ميان مسلمانان به صورت انتشار كتاب‌هاي فتنه‌انگيزانه، تنها كار ساده‌اي است كه يك متعصب مذهبي اقدام به آن مي‌كند؛ در آنسوي اين كتاب‌ها و نشريات، دستان استعمار و صهيونيسم وجود دارد و كساني كه هزينة اين تبليغات را تأمين مي‌كنند تنها دشمنان اسلام يعني اسراييل و هم‌پيمانان آنند.»[8]

برخي وهابيون نيز بخش اعظم اين كار را بر عهده مي‌گيرند: «اينان هر روز كتاب سراپا دروغ تازه‌اي منتشر مي‌سازند كه هدف از آن متفرق ساختن مسلمانان و زخمي ساختن عواطف و احساسات آنان و احياي كينه‌ها و دشمني‌هاست؛ روزي كتاب "الخطوط العريضة" را مي‌نويسند و روزي ديگر "العواصم من القواصم" را با شرح آلوده و ناپاكي منتشر مي‌سازند و روزي هم كتاب "الشيعة و السنة" را مي‌نويسد و درباره شيعه صحبت مي‌كنند و اظهار مي‌دارند كه شيعه قايل به تحريف كتاب اسلام يعني قرآن مجيد هستند و برآنند كه در آن كم و كاست صورت گرفته و سورة دروغيني به نام "الولايه" در آن وجود داشته است.»[9]

و از جمله اينكه فرد متدين، شيفتة عقل و مغرور هوش خويش مي‌گردد و پيش از آشنايي كامل با مقدمات، معيارهاي فاسدي براي خود برگزيند و نتايج دروغيني بدست آورد كه خود آنها را راست و درست مي‌پندارد و در شمار دين مي‌آورد و مردم را از روي جهل به آن فرا مي‌خواند و بدين ترتيب، بدبختي همه‌گير مي‌گردد و خلق در معرض فريب قرار مي‌گيرند.[10]

و از جمله: اينكه انسان بكوشد با همة گفته‌هاي صادقانه و مذاهب حقيقي كه مي‌شنود، از در لجاجت و عناد برآيد و ديدگاههاي مردم فريبي را كه تودة مردم فريب آنها را مي‌خورند، پذيرا گردد.[11]

و از جمله: به تحريف دين و توهين به اصول و اساس آن بپردازد و اينكار را يا با انگيزة تعصب سرزميني يا تعصب نسبي يا با انگيزه‌هاي هرزگي يا گستاخي، انجام دهد و دروغ‌هايي به مذهب ببندد و آنها را به پيشوايان حديث يا يكي از بزرگان مذاهب عامه نسبت دهد و ساده‌لوحان و سبك مغزان را چنان باور آيد كه اساس دين همين است و بدين ترتيب انتقامش را بگيرد و ضربه را بر دين وارد آورد.[12]

و از جمله اينكه مؤمن، باطل و اهل باطل را در اين جهان، داراي دست برتر بيابد درست همانگونه كه اكنون شاهد آنيم و ضعيف نفسان و سست باوران گمان كنند كه اين پديده نشان از آن دارد كه پاي‌بندي به دين و ايمان، راه برتري يافتن بر دشمنان نيست و در بررسي علل ناكامي مسلمانان به اين نتيجه برسد كه علت اين ناكامي و خسران، پاي‌بندي ايشان به دين اسلام است.

چهارم: كينه‌ها و بدخواهي‌ها

برخي بزرگان را- كه خداي از گناهشان درگذرد- با انگيزة كينه و نفرت و بدخواهي، بر آتش فتنه، بجاي آب، هيمه مي‌ريزند؛ از جمله اينان "شيخ الكوثري" است كه مي‌گويد: «و اما سرزمين فارس و اطراف آن، همواره و از زمان صفويه، جايگاه غلاة و خشونت‌طلبان بود؛ آنها اهل سنت را از آن ديار راندند و نگذاشتند كه در آنجا با ايشان زندگي كنند و به همين دليل، آثاري از اهل سنت در آنجا بجاي نماند. نادر شاه كوشيد كه از راه مناظره، نوعي همزيستي با ايشان داشته باشد ولي پس از آن همگان دانستند كه علم، كمتر در نزديك‌سازي آن طايفه‌هايي كه شكل‌گيري آنها ريشه در سياست داشته، مؤثر است. همچنانكه شمشير نيز در نسل‌هاي گذشته، تأثيري جز تحكيم شرّ، نداشته است.»[13]

بهتان عظيمي كه در اين سخن وجود دارد و نيز اهانت به شيعه و تأييد كشتار ايشان از سوي امويان و عباسيان، بر كسي پوشيده نيست؛ چنين سخناني است كه خود به دوري و فتنه‌انگيزي و مفسده‌جويي مي‌انجامد.

پنجم: پيروي از هواهاي نفساني

از جمله موانع "تقريب" و وحدت امت اسلامي، هواهاي نفساني است كه بجاي عقل و منطق بر احساسات و عواطف، حاكم مي‌گردد.

عبارت حضرت "آية ا... شهيد سيد محمد باقر حكيم" (رحمة ا‌ عليه) اشاره به همين معنا دارد: «وقتي انسان از هواهاي خود پيروي كند و از سمت و سوي عقل و منطق خارج گردد، شاهد اختلاف‌هاي برخاسته از تجاوز هواپرستان بر مردم و جهان هستي و نيز تناقض ميان منافع و اراده‌ها و رقابت ناپاك بر جاه و مقام و قدرت و شهوت ميان مردم مي‌شود.»[14]

ششم: جهل و طغيان

كه هر دو به اختلاف مي‌انجامد چه برخي از اين جهالت‌ها، به عادات ثابت يا به دليل انتقال از پدران و نياكان و بر اثر اجتهادها و تغييرات مبتني بر هواهاي نفساني و اغراض شخصي يا گمان و توهم‌ها، به سنت‌هاي مقدسي تبديل مي‌شوند و به تقسيم مردم به گروههاي متعصب و دسته‌جات پراكنده‌اي مي‌انجامد كه اقدام به كشتن همديگر و بيرون راندن از خانه و ديار خود مي‌كنند و يا آنها را در راستاي منافع و نيازهاي خود و ارضاي شهوت‌ها و اميال خويش، مورد بهره‌برداري قرار مي‌دهند.»[15]

هفتم: ادعاي تحريف قرآن از سوي شيعه

از جمله ادعاهاي باطلي كه خلق را گمراه مي‌سازد و به تفرقه و نزاع ميان مسلمانان مي‌انجامد، اتهام برخي اهل سنت به شيعيان مبني بر قول به تحريف قرآن است؛ از جمله آنچه كه "محمد بن الحسن الحجوي الثعالبي" از علماي مغرب گفته كه شيعيان قائل به نزول وحي بر امامان دوازده‌گانه خود پس از پيامبر اكرم (صلي ا‌ عليه و آله وسلم) هستند و آياتي را در قرآن افزوده يا كاسته و پنهان ساخته و چون رازي ميان خود نگاه داشته‌اند تا بر كم‌خردان فتنه انگيزي كنند.[16]

و يا از اين قبيل است آنچه "احسان الهي ظهير" در كتاب خود "الشيعة و القرآن" نوشته كه عين آن چنين است: «ما خود را پاي‌بند مي‌دانيم كه در اين مورد چيزي نگوييم مگر آنكه از يكي از امامان دوازده‌گانه و از كتاب خود شيعيان و آنچه از نظر آنها قابل اعتماد است، نقل كرده باشيم و يادآور شويم كه شيعه در زمان همة پيشوايان خود- بدون هيچ استثنايي- معتقد بوده‌اند كه قرآن تحريف شده و دچار تغيير گرديده است و در آن چيزهاي زيادي اضافه يا از آن كاسته شده است.»[17]

اين گفته‌هاي آنهاست!

گفته‌هايي كه بي‌هيچ تأمل و دقتي بيان شده است حال آنكه دقت و تأمل در مسايل، امر لازم و واجبي است كه هيچ كس نبايد آنرا ناديده بگيرد؛ چرا اينكار را مي‌كنند حال آنكه خداوند خود تاكيد فرموده: «وَكَانَ الإِنسَانُ عجولاً» (سورة الاسراء- 11) (...و آدمي شتابگر است.) و نيز فرموده است: «خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ» (سورة الانبياء- 37) (آدمي را از شتاب آفريده‌اند.)

و خداوند متعال پيامبر و فرستادة خود (صلي ا عليه و آله و سلم) را به عدم عجله و شتاب، سفارش كرده است: «وَلا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ» (سورة طه- 114) (... و در قرآن پيش از آنكه وحي آن به تو پايان‌پذيرد، شتاب مكن...)

زيرا اقدام به هر كاري و حكم بر هر امري بايد پس از دقّت و تأمل و بينش درست صورت گيرد و بينش درست نيز مستلزم تأمل كافي است.

اگر ما در اينجا در مقام بحث و بررسي نبوديم، هرگز به اين موضوع نمي‌پرداختيم ولي اينك حتماً بايد حقيقت آنچه گفته‌اند روشن گردد تا كمترين شبهه و ايرادي وجود نداشته باشد، آنهايي كه معتقدند قرآن تحريف شده است، گروه اندكي هستند و بزرگان و علماي امامية (قدس ا سرّهم) از جمله امام خميني (رحمة ا عليه) اين مسئله را توضيح داده‌اند؛ ايشان مي‌فرمايند: «آنها- يعني اخباريون- به وجوه بسياري از جمله بنابر ادعاي وقوع تحريف در قرآن بر حسب اخبار و احاديث فراوان- بر عدم حجيّت ظواهر قرآن استدلال كرده‌اند.»[18]

و خود پاسخشان مي‌داد: «كسي كه به دقّت و عنايت مسلمانان به گردآوري و حفظ و ضبط قرآن و قرائت و كتابت آن توجه دارد، به بطلان اين ادّعاها و اينكه نبايد توجهي به آنها شود، اطمينان مي‌يابد.»[19]

از آن گذشته، امروزه شيعه اماميه يكصدا قايل به سلامت قرآن در برابر تحريف هستند و اختلافي ميان آنان در اين مورد وجود ندارد، بنابر اين معلوم نيست چرا بر طرح اين مسئله پافشاري مي‌شود؟

"استاد صادق علاء" پس از اظهاراتي، مي‌گويد: «بر اهل انصاف و شرف روشن است كه آنچه وهابي‌ها در انتشار جزوه‌هاي سخيف خود در بازار انجام مي‌دهند و سخناني كه در لانه‌هاي خود رد و بدل مي‌كنند

مبني بر اينكه تحريف قرآن، در شمار عقايد شيعه است، عين دروغ و افترا بر اكثريت شيعيان و بخش اعظم ايشان است؛ اين، فريب ساده‌لوحان و در هم‌آميختن مسايل است و علاوه بر آن، موضوعيتي ندارد زيرا شيعة اماميه، امروزه قايل به سلامت قرآن در برابر تحريف هستند و كسي مدعي تحريف نيست. شماري از ايشان كه صدها سال پيش نيز صحبت از تحريف كرده‌اند، ده پانزده نفري بيش نيستند كه در برابر هزاران هزار نفر با اعتقاد به عدم تحريف قرار داشته‌اند و واقعاً معلوم نيست چرا عقيده و نظري به شيعيان نسبت داده مي‌شود كه تنها متعلق به 15-10 نفر از آنها و مخالفت مهمترين مراجع و علماي ايشان و ردّ و نكوهش جدي آن از سوي اين اكثريت قاطع را در پي داشته است؟»[20]

بنابر اين شايسته نيست كه چنين موضوعي، برانگيخته شود زيرا بهانه و دستاويزي به خاورشناسان مي‌دهد تا به مسلمانان خاطر نشان شوند در قرآني كه مدعي مصونيت آن در برابر تحريف هستند نيز همچون تورات و انجيل، تحريف واقع شده است.[21]

از اينرو، بهتر آنست كه ما به عنوان مسلماناني كه غيرت دين امت خود را داريم، اين مناقشات را به يك سو نهيم و در چنين شرايط و احوالي كه جهان اسلام شاهد آنست و فتنه‌ها و بدبختي‌ها از هر سو ما را در برگرفته و لشكريان الحاد با تمام انديشه‌ها و اصول شرقي و غربي آن و نيز استعمار صهيونيستي و صليبي به جنگ تمام عياري با ما برخاسته و از همة شيوه‌هاي فريبكاري و نقشه‌هاي ويرانگر و ترفندهاي رذيلانه استفاده مي‌كنند، دست از اين تفرقه‌افكني‌ها برداريم. استعمارگران و صهيونيست‌ها و ملحدان از مدتهاي مديد، و در خانه، به ما يورش آورده‌اند؛ حرمت‌ها و مقدسات ما را مورد اهانت قرار داده‌اند، مساجد ما را ويران ساخته‌اند و مي‌كوشند همة آثار اسلام و بناهاي فضيلت و شرف و اخلاقي را كه پيامبر گرامي ما (صلي ا عليه و آله وسلم) پي‌ريزي كرده است، ويران و تباه سازند.»[22]

شيعيان مسلمانانند و يا اهل سنت برادرند و مسئله آنچنانكه "ابن حزم" در كتاب "الممل و النحل" مي‌گويد، نيست: «ادّعاي شيعيان، حجتي بر قرآن و مسلمانان نيست زيرا آنها از ما نيستند و ما نيز از آنها نيستيم.»[23]

ما پس از اشاره به اين موانعي كه همچون سدي منيع در برابر وحدت اسلامي قرار دارند، به دنبال راهي هستيم كه از امت اسلامي در برابر تفرقه و پراكندگي، حمايت بعمل آوريم.

راه نجات كدام است؟ و چگونه مي‌توان از اين وضع نابسامان، رهايي يافت؟ چگونه مي‌توان نيروهاي امت

اسلامي و نيروهاي كشورهاي اسلامي را يكجا گرد آورد تا بتوان ارادة اسلامي و آيين اسلام را [بر جهانيان] تحميل كرد و خير و صلاح جامعة اسلامي را تحقق بخشيد؟

بخش دوم: راههاي چيرگي بر موانع "تقريب" و وحدت

يكم: حتماً بايد ميان ناسيوناليسم و قوم‌گرايي و گفتمان اسلامي، گفتگويي صورت گيرد و پيشنهاد مي‌شود كه ناسيوناليسم اولاً به اين اختلاف اذعان نمايد و ثانياً به همياري و همكاري با باطل پايان بخشد و دين را به عنوان ارزشي والا، پذيرا شود. همچنين گفتمان اسلامي نيز بايد قوانين و سنت‌هاي تاريخ و تكامل تاريخي و حقايق تحولات هستي و برادري ديني و جوامع زباني و جوامع ديگر و جامعه‌هايي چون: خويشاوندي، همسايگي و ... را پذيرا شود؛ گو اينكه اين حقايق، در اصل از سوي دين پذيرفته شده است زيرا خداوند به ما فرمان اجتهاد و بررسي مسايل بر اساس داده‌ها و شرايط دوران و ... را داده است.

راه‌هاي تحقق آن نيز احساس همة مسلمانان- اعم از ملل و امم و دولت‌ها- به وابستگي به يك چيز، به سرنوشت واحد و پاي‌بندي به "عروة الوثقاي الهي يعني دين خداست. اين بدان معناست كه بايد از هر آنچه روح ديني را تضعيف مي‌كند و آنرا در دلها مي‌كشد، دوري جست زيرا اين امر مسخ حقايق جامعه و دولت اسلامي است.

جناب "شيخ لطف ا الصافي" مي‌گويد: «وظيفه ما و بويژه علما و رهبران و نويسندگان و ثروتمندان و قدرتمندان و... چنگ زدن به ريسمان الهي و اتحاد و فراخواني مسلمانان به دوستي و مهرورزي است نه اينكه به بحث در اينكه كدام صحابه برتر است و نيز به اختلاف‌هاي مذهبي بپردازيم و آنرا وسيله‌اي براي كين و نفرت سازيم و آتشي را كه طي زمان به خاموشي گراييده، از نو برافروزانيم و كينه‌هايي را كه سختي‌ها و مصايب مشترك از يادها برده بود، مجدداً احيا كنيم.»[24]

دوم: لزوم رويارويي با رسوبات گذشته و آنچه به ارث برده‌ايم و نيز دخالت‌هايي كه بيگانگان در بسياري از مسايل ما طي قرنهاي متمادي بعمل آوردند كه آنهم به علت ضعف و پراكندگي و تفرقة ما بوده است.

سوم: توجه به عناصر وحدت اسلامي بجاي چنگ اندازي به عوامل اختلاف و ترك دلايل اختلاف و كوشش در راستاي توجه به آنچه ما را به هم نزديك مي‌سازد نه بر آنچه ميان ما تفرقه ايجاد مي‌كند و وحدت ما

را در هم مي‌شكند.

"علامه عبد الحسين آل كاشف الغطاء" در كتاب خود: "اصل الشيعه و اصولها" مي‌گويد: «اولين شرط بازگرداندن دوستي و برادري [مسلمانان با يكديگر]، بستن باب مجادلات مذهبي است زيرا ادامه اين مجادله‌ها اي بسا به فرجام ناخوشايندي، منتهي گردد.»[25]

چهارم: آيه كريمه ذيل: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ الَّذِينَ خَلَوْاْ مِن قَبْلِكُم مَّسَّتْهُمُ الْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء وَزُلْزِلُواْ حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللّهِ قَرِيبٌ» (سورة بقره- 214) (آيا گمان مي‌كنيد به بهشت در خواهيد آمد با آنكه هنوز داستان كساني كه پيش از شما در گذشتند، بر سر شما نيامده؟ به آنان، سختي و رنج رسيد و لرزانده شدند تا جايي كه پيامبر و مؤمنان همراه وي گفتند: ياري خداوند كي در مي‌رسد؟ آگاه باشيد كه ياري خداوند نزديك است.) كه در پي آيه قبلي وارد شده است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُواْ فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلاَّ الَّذِينَ أُوتُوهُ مِن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ لِمَا اخْتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللّهُ يَهْدِي مَن يَشَاء إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» (سورة بقره- 215) (مردم در آغاز امتي يگانه بودند (آنگاه به اختلاف پرداختند) پس خداوند پيامبران را مژده‌آور و بيم‌دهنده برانگيخت و با آنان كتاب آسماني را به راستي ودرستي فرو فرستاد تا ميان مردم در آنچه اختلاف داشتند، داوري كند و در آن اختلاف نورزيدند مگر همان كسان كه به آنها، آن كتاب داده شده بود (آن هم) پس از آنكه برهان‌هاي روشن به آنان رسيد، از سر افزونجويي كه در ميانشان بود، آنگاه خداوند به ارادة خوسش مؤمنان را در حقيقتي كه در آن اختلاف داشتند، رهنمون شد و خداوند هر كه را بخواهد به راهي راست راهنمايي مي‌كند.) كسي كه به اين ارتباط و هم‌سياقي و بناي آية دوم بر آيه اول- هر چند با انتقال از هدفي به هدف ديگر است- توجه كند، وصف حال مردمان را پيش و پس از آمدن پيامبران مي‌بيند چه در آغاز آنها به اعتبار آفرينش بر فطرت يگانه، امت واحدي بودند ولي پس از آمدن پيامبران، گروهي ايمان آوردند و گروهي ديگر كفر ورزيدند و بدين ترتيب دچار اختلاف گشتند ولي با آمدن هدايت اسلامي و دين اسلام و وحي قرآني و بعثت رسول خدا (صلي ا عليه و آله و سلم) از سوي خدا و گردآمدن مردم به گرد او و بنا و شكل‌گيري امت اسلامي مجدداً تبديل به امت واحدي شدند؛ اين نكته در بسياري از متون قرآني و سنت شريف نبوي و نيز در نوشته‌هاي علما، وارد شده است. امت اسلامي، امت واحدي است ولي آنچه پشت امت پيشين را شكسته و باعث

تقسيم و پراكندگي آن و فروپاشي اين وحدت گشته، خود امتي است كه وحدتي را كه مسلمانان در صدر اسلام از آن برخوردار بودند، تفكيك و تقسيم كرده است.

سخن الهي در آية پيش گفته قرآن: «أم حسبتم... تا الا ان نصر ا قريب» خطابي الهي و صادر شده از سوي خداوند است كه به وسيله فرشته وحي بر رسول اكرم (صلي ا عليه و آله وسلم) و امت وي نازل گرديد،مي‌بينيم كه خداوند متعال نيز با اين گفتمان، مسلمانان را به تحقق صلح و دوستي فرا مي‌خواند زيرا اختلافي كه در آيه پيش به آن اشاره شده بود، باعث عذاب و تقسيم و پراكندگي و شعله‌ور گشتن آتش جنگ ميان ايشان شده بود؛ قرآن آنان را با آية پيش گفته: «ام حسبتم...» به صلح فراخواند و سپس راه خروج از اين وضع و تحقق صلح و دوستي براي همة امت را نشانشان داد و از ايشان خواست تا آيين الهي را داور خود قرار دهند. اگر آيين الهي به مورد اجرا درآيد و هر كس وظايف و حقوق خويش را بشناسد و مردم در برابر حكم خدا و شريعت او برابر باشند، همة مشكلات حل خواهد شد.

مسئله سني و شيعه- همچنانكه "جناب شيخ احمد حسن الباقوري" نتيجه‌گيري كرده- مسئله ايمان و علم است و اگر خواسته باشيم مشكلات آنانرا در پرتو ايمان صادقانه و دانش حل و فصل كنيم، هيچ گرهي ناگشوده و مانعي در برابرمان باقي نخواهد ماند.

آري، مسئله، مسئله ايمان و علم است.

اينكه مسئله علم است از اينروست كه هر دو گروه [سني و شيعه]، رابطة خود را با اسلام را براساس ايمان به كتاب خدا و سنت پيامبرش پي‌ريزي كرده‌اند و تا آنجا كه مي‌دانيم جملگي بر اصول اساسي اين دين، اتفاق نظر دارند و اگر در اين ميان در فرعيات فقهي و تشريعي، نظرات گوناگون و متفاوتي مطرح شود، همة مذاهب اسلامي برآنند كه مجتهد- خطا كند يا بر صواب باشد- نزد خداوند اجر و پاداش دارد.

و اينكه مسئله ايمان است، گمان ندارم هيچ وجدان مسلماني راضي به انگيزش اختلاف‌ها و كينه‌ها ميان امت واحدي گردد حتي اگر بر فرض اين اختلاف‌ها و كينه‌ها، علتي داشته باشد، حال آنكه هرگز علتي يا سبب منطقي براي آنها وجود ندارد.[26]

پنجم: عدم دعوت به ادغام مذاهب زيرا اين امر هرگز تحقق نمي‌پذيرد و اي‌بسا منجر به تفرقه و پراكندگي بيشتري هم بشود؛ مطلوب آنست كه آنچه عقلاي قوم و سلف صالح ما بدان فراخوانده‌اند، مطرح

باشد، كساني چون "امام خميني" (رحمة ا علیه) و "حضرت آية ا خامنه‌اي" كه بر مشتركات در عرصه‌هاي عقيده و شريعت بمثابة اصول اساسي اسلام و معيار و ملاك برادري اسلامي و وحدت امت و البته همراه با حفظ مذاهب و احترام متقابل ميان پيروان آنها به رغم اختلاف‌هاي فرعي كه خود در چارچوب دليل و برهان هستند و جنبة ضروري هم ندارند، انگشت گذارده‌اند؛ در اين صورت، باب گفتگو و اجتهاد نيز در آنها باز است.[27]

ششم: به داوري گرفتن "اهداف شريعت" كه در واقع، قبلة مجتهدان است و هر كس به سمت آن روي كند، حتماً به راه حقيقت قدم گذارده است. عبارت "الغزالي" به همين نكته اشاره دارد؛ او مي‌گويد: «قبلة مجتهد، مقاصد و اهداف شرع است؛ مجتهد از هر سو بدان نظر افكند، اهداف شرع را در نظر گرفته و روي به اين قبله دارد و همچون كسي است كه در ميان ديوارهاي كعبه، به نماز ايستاده باشد.»[28]

بنابراين توجه و عنايت به اهداف و مقاصد شرع، باعث مي‌شود تا مجتهدان با هر ميزان اختلاف نظري كه با هم داشته و ديدگاهها و انديشه‌هاي گوناگون و حتي متضادي كه از آن برخوردار باشند، مادام قبلة همگان همانا مقاصد شريعت است- بر حق باشند.

هفتم: ضرورت اعتدال در نقدها: در نقد و انتقاد از علماي خويش، نبايد قدم از اعتدال فراتر گذاريم؛ چه بسا ايشان تأويل و عذري داشته باشند كه ما از آن آگاهي نداشته باشيم كه در اين صورت نسبت به مسلماني، يا دچار سوءظن شده و با تهمت‌به وي، دروغگويي پيشه كرده‌ايم و يا نسبت به وي خوش گماني كرده و از ناسزا گويي و تهمت به وي خودداري ورزيده‌ايم كه حتي اگر بر خطا هم باشد، اين راه بهتر از راه نخست يعني بدگماني است.

هشتم: پذيرش داوري خردمندان براي حل اختلاف‌ها: "شيخ عبد الحسين آل كاشف الغطاء" (رحمة ا علیه) مي‌گويد: بايد آزادي مذاهب و اديان را آنچنانكه خداوند متعال نيز فرموده است، پاس داشت: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (سورة ص- 26) (اي داود! ما تو را در زمين خليفه خويش كرده‌ايم پس ميان مردم به درستي داوري كن و از هوا و هوس پيروي مكن...) و در مورد حق، اباطيلي كه حق با آنها روبرو مي‌شود مسلمانان را بر آن مي‌دارد تا دستان نابكاري را كه سرزمين‌هاي اسلامي را بازيچة خود قرار داده‌اند، قطع كنند و در صورتي كه ميان مردم يك سرزمين، اختلاف و توهمي پيش آمد، حكما و عقلا و خردمندان آن قوم فوراً در راستاي بر طرف ساختن آن و اقدام به اصلاح امور، بكوشند.[29]

به همين ميزان بسنده مي‌كنم، و الحمد و كفي و سلام علي عباده الذين اصطفي.

منابع:

1-"ازهار الرياض في اخبار القاضي عياض"، ("شهاب الدين احمد بن محمد المقري التلمساني")، صندوق احياء التراث الاسلامي المشترك بين الملكة المغربية و الامارات العربية المتحده، الجزء الاول. به تحقيق و اهتمام و توضيح: "مصطفي السقّا"- "ابراهيم الابياري" و "عبدالحفيظ شبلي"، القاهرة- چاپ كميتة تاليف و ترجمه و نشر، 1358 هجري قمري- 1939 ميلادي.

2-"الاسلام و التحديات المعاصرة"، ("محمد عمارة")، نهضة مصر للطباعة و النشر و التوزيع، چاپ اول، ژانويه 2005 ميلادي- مصر.

3-"الاعلام بمناقب الاسلام": ("ابوالحسن محمد بن يوسف العامري")، به اهتمام و تحقيق و توضيح: "دكتر عاصم ابراهيم الكيالي"، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ اول 1427 هجري قمري، 2006 ميلادي.

4-"اعلام الخلف بمن قال بتحريف القرآن من اعلام السلف"؛ ("صادق علاء"، ناشر: "مركز الآفاق للدراسات الاسلامية") چاپ اول، ربيع‌الاول- 1425 هجري قمري.

5-"حقيقة القولين"، "ابو حامد الغزالي"، به تحقيق: "عمر السالك" و "اديب كدماني". چاپ اول 1424 هجري قمري- 2003 ميلادي، "دارالاوقاف و الشوؤن الاسلامية"، دبي.

6-"رسالة التقريب"، (فصلنامه)، شمارة دوم، محرام الحرام 1414 هجري قمري/1993 ميلادي مقاله: "الاختلاف و الوحدة في نظر القرآن الكريم"، "محمد باقر الحكيم"، صفحات: 10 تا 38. و مقالة : "اسس التقريب"، "محمد واعظ زاده خراساني"، صفحات 39 تا 53.

7-"الشيعة و القرآن"؛ ("احسان الهي ظهير") دار الامام المجدّد، چاپ اول، 1426 هجري قمري/ 2005

ميلادي- قاهرة- مصر.

8-"صوت الحق و دعوة الصدق": (لطف ا الصافي") چاپ: دارالمعارف، بيروت- لبنان.

9-"القرآن فوق كل شيئ": ("محمد بن الحسن الحجوي الثعالبي الفاسي") تحقيق و تفسير: "الدكتور محمد بن عزوز"، مركز التراث الثقافي العربي- دارالبيضاء. دار ابن حزم. بيروت، لبنان- چاپ اول 1426 هجري قمري- 2005 ميلادي.

10-"مع الخطيب في خطوطه العريضة": ("لطف ا الصافي"، مؤسسة السيدة المعصومة للطباعة و النشر. چاپ هشتم- ميلاد امام رضا عليه السلام 1426 هجري قمري. چاپ چاپخانه ثامن الحجج (عليه السلام)، قم. ايران.

11-"مقالات الكوثري": ("محمد زاهد الكوثري"، دارالسلام للطباعة و النشر و التوزيع، چاپ اول 1418 هجري قمري/ 1988 ميلادي.)

12- "الملل والنحل"؛ ("محمد بن حزم")، چاپ مكتبة المثني، بغداد.

---

[1] -abouhamedll @gmail.com.

[2] ـ مجله "رسالة التقريب"، شماره دوم- صفحة 187.

[3] ـ "محمد عمارة"، "الاسلام و التحديات المعاصرة" (اسلام و چالش‌های معاصر)، صفحه 9.

[4] ـ "العامري"؛ "الاعلام بمناقب الاسلام"، صفحه 77.

[5] ـ "الاسلام بمناقب الاسلام"، صفحه 80.

[6] ـ "المقرى": "ازهار الرياض" جلد1 صفخات: 50و 51 و 52 و 53.

[7] ـ "الدكتور محمد عمارة"؛ "الاسلام و التحديات المعاصرة" (اسلام و چالشهای معاصر)، صفحه 10.

[8] ـ "لطف ا الصافي": (مع الخطيب في خطوطه العريضة)، صفحة 11.

[9] ـ "لطف ا الصافي": "صوت الحق و دعوة الصدق"، صفحة 34.

[10] ـ "الاعلام بمناقب الاسلام"، صفحه 81.

[11] ـ "الاعلام بمناقب الاسلام"، صفحه 81.

[12] ـ "الاعلام بمناقب الاسلام"، صفحه 81.

[13] ـ "الكوثرى": (مقالات الكوثرى"، صفحات 102 و 103.

[14] ـ "مجلة رسالة التقريب"، صفحة 15.

[15] ـ "رسالة التقريب"، صفحه 18.

[16] ـ "الحجوي الفاسى"، (القرآن فوق كل شيء) (قرآن فراتر از همه چيز)،صفحه 40.

[17] ـ "احسان الهى ظهير": (الشيعة و القرآن)، صفحه 26.

[18] ـ فهم القرآن: صفحه544.

[19] ـ فهم القرآن: صفحه545.

[20] ـ همان منبع، صفحه 64.

[21] ـ "مع الخطيب في خطوطه العريضة"، صفحه 16.

[22] ـ همان منبع، صفحة8.

[23] ـ "ابن حزم"، "الممل و النحل"، جلد دوم، صفحه 78.

[24] ـ "مع الخطيب في خطوطه العريضة"، صفخات: 9 و 10.

[25] ـ "مقالات الكوثرى"، صفحة 104.

[26] ـ مجله" رسالة التقريب"، شماره دوم- صفحه 188.

[27] ـ مجله" رسالة التقريب"، شماره دوم- صفحات:40 و 41.

[28] ـ "الغزالي"، "حقيقة القولين"، صفحه 112.

[29] ـ مجله" رسالة التقريب"، شماره دوم- صفحه 187.